

روسیه: چه گونه انقلاب ناکام ماند

کریس هارمن



ترجمه‌ی بابک جعفری



Image: public domain

۱. دو انقلاب

دو فرآیند مقارن، تاریخ روسیه را در دوره‌ی بین انقلاب‌های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ رقم زدند. فرآیند اول رشد بسیار سریع آگاهی طبقه‌ی کارگر بود که در شهرها رخ داد. به نظر می‌رسد دست‌کم کارگران صنعتی تا ماه ژوئیه به درکی از منافع مختلف طبقات در انقلاب رسیده بودند. اما در روستاها شکل دیگری از تمایز طبقاتی به وقوع پیوست. این تمایز مابین طبقه‌ی مالک و طبقه‌ای که حتا نمی‌توانست رؤیای مالکیت فردی را در سر بپرواند رقم نخورد؛ بلکه دو طبقه‌ی دارای مالکیت را شامل می‌شد. یک طرف زمین‌داران و طرف دیگر دهقانان قرار داشتند. دهقانان مقاصد سوسیالیستی را پی نمی‌گرفتند، بلکه به دنبال تصرف املاک زمین‌داران بودند تا آن‌ها را بر اساس فردگرایانه‌ای^۱ تقسیم کنند. حتا کولاک‌ها،^۲ این کشاورزان ثروتمند نیز می‌توانستند در این جنبش مشارکت داشته باشند.

ممکن نبود انقلاب بدون وقوع هم‌زمان این دو فرآیند روی دهد. با این حال آن‌چه آن‌ها را به یکدیگر گره می‌زد، نه تطابق هدف نهایی‌شان، بلکه این واقعیت بود که بورژوازی صنعتی بنابه دلایل تاریخی وابسته به شرایط، نمی‌توانست به لحاظ سیاسی از زمین‌داران بزرگ بگسلد. ناتوانی این طبقه در این امر، دهقانان - که به طور مؤثر ارتش را شامل می‌شدند - و کارگران را در یک جبهه قرار داد:

«برای تحقق یافتن دولت شورایی نیاز بود دو عامل از دو مرحله‌ی تاریخی کاملاً متفاوت به یکدیگر پیوند بخورند و یکپارچه شوند: یک جنگ دهقانی، که مشخصه‌ی جنبشی سپیده‌دم پیشرفت بورژوازی است و یک قیام پرولتری، که نشان‌دهنده‌ی افول آن است.»^(۱)

نه قیام شهری می‌توانست بدون همراهی ارتشی که عمدتاً از دهقانان تشکیل شده بود به ثمر بنشیند و نه دهقانان می‌توانستند بدون آن‌که با رهبری یک نیروی متمرکز و بیرونی به یکدیگر بپیوندند برای یک مبارزه‌ی پیروزمندانه اقدام کنند. تنها نیرویی که در روسیه‌ی ۱۹۱۷ از پس چنین کاری برمی‌آمد طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته بود.

1 individualistic

2 Kulaks

کارگران توانستند در شهرها قدرت را به دست بگیرند زیرا قادر بودند دهقانان را در لحظه‌ی حیاتی با خود همراه کنند.

بورژوازی و متحدان زمین‌دارش سلب‌مالکیت شده بودند. اما طبقاتی که در این سلب‌مالکیت شرکت کردند در بلندمدت هیچ منفعت مشترکی نداشتند. در شهرها، طبقه‌ای وجود داشت که زیستش به فعالیت جمعی وابستگی زیادی داشت. در روستاها، طبقه‌ای حضور داشت که اعضایش -حتا با خودشان- تنها به‌طور موقت متحد می‌شدند تا زمین‌ها را تصرف کنند؛ و پس از آن به‌صورت فردی آن‌ها را زیر کشت می‌بردند. زمانی که تصرف زمین‌ها و پاسداری از دست‌آوردهای این امر به پایان می‌رسید، تنها با اجبارهای بیرونی می‌شد آن‌ها را به هر دولتی مقید ساخت.

پس در واقع انقلاب، دیکتاتوری کارگران بر دیگر طبقات در شهرها (در شهرهای بزرگ، حاکمیت اکثریت در شوراها) و دیکتاتوری شهر بر کل کشور بود. این دیکتاتوری در اولین دوره‌ی تقسیم املاک می‌توانست بر حمایت دهقانان تکیه کند؛ و در واقع نیز سرنیزه‌های دهقانان از آن پاسداری کرد. اما پس از این دوره چه پیش می‌آمد؟

از مدت‌ها پیش از انقلاب این سؤال ذهن سوسیالیست‌های روس را به خود مشغول کرده بود. یکی از دلایلی که تمامی مارکسیست‌ها در روسیه (از جمله لنین و به‌جز تروتسکی و در آغاز، پارووس^۱ پیش‌بینی می‌کردند انقلاب پیش‌رو یک انقلاب بورژوازی خواهد بود، درک این نکته بود که یک انقلاب سوسیالیستی در دست توده‌ی دهقانی خواه‌ناخواه ناکام خواهد ماند. لنین پس از اظهارات پارووس و تروتسکی مبنی بر این که این انقلاب شاید به روی کار آمدن یک دولت سوسیالیستی منجر شود، این‌گونه نوشت: «این ممکن نیست زیرا این شکل از دیکتاتوری انقلابی تنها می‌تواند بر مبنای اکثریت قریب به‌اتفاق مردم استوار شود. پرولتاریای روسیه هم‌اکنون اقلیتی از جمعیت روسیه را تشکیل می‌دهد.»

نظر لنین تا ۱۹۱۷ ثابت ماند. زمانی هم که امکان محقق‌شدن دست‌آوردی سوسیالیستی را پذیرفت و برای آن مبارزه کرد، تنها به این علت بود که انقلاب سوسیالیستی را به‌عنوان مرحله‌ای از انقلاب فراگیر جهانی می‌دید که از طبقه‌ی کارگر

1 Parvus

در روسیه - که در اقلیت بود- در برابر مداخله‌ی خارجی حراست می‌کرد و به این طبقه کمک می‌کرد تا دهقانان را با حاکمیتش تطبیق دهد. لنین هشت ماه پیش از انقلاب، خطاب به کارگران سوئیسی نوشت «پرولتاریای روسیه نمی‌تواند تنها با قدرت خود انقلاب سوسیالیستی را پیروزمندانه به پایان ببرد». چهار ماه پس از انقلاب (در ۷ مارس ۱۹۱۸) تکرار کرد «واقعیت بی‌چون و چرای این است که بدون انقلاب در آلمان، ما هلاک خواهیم شد».

۲. جنگ داخلی

به‌نظر می‌رسید رخداد‌های سال‌های اول حکومت شورایی، چشم‌انداز انقلاب جهانی را تأیید می‌کردند. دوره‌ی ۱۹-۱۹۱۸ با حدی از طغیان‌های اجتماعی شناخته می‌شد که از ۱۸۴۸ تا آن زمان رخ نداده بود. در آلمان و اتریش، پس از شکست‌های نظامی، سلطنت سقوط کرد. همه‌جا صحبت از شوراها بود. در واقع، در مجارستان و باواریا^۱ دولت‌های شورایی -هرچند گذرا- قدرت را به‌دست گرفتند. در ایتالیا، کارخانه‌ها اشغال شدند. باین‌همه ممکن نبود میراث پنجاه سال پیشرفت تدریجی با چنین سرعتی محو شود. سوسیال‌دموکرات‌های قدیمی و رهبران اتحادیه‌های کارگری، جای خالی احزاب بورژوایی از اعتبار افتاده را پر کردند. از سوی دیگر، چپ کمونیست همچنان فاقد سازمان‌یافتگی بود تا به این تغییرات واکنش نشان دهد. زمانی که حمایت توده همراه‌اش نبود، وارد عمل شد؛ وقتی که همراه بود، از عمل درماند.

باین‌حال پایدارسازی اروپا پس از ۱۹۱۹ در بهترین حالت متزلزل بود. ساختار اجتماعی در تمامی کشورهای اروپایی طی پانزده سال بعد با تهدیدهای شدید مواجه شد. و تجربه‌ی احزاب کمونیستی و طبقه‌ی کارگر، آن‌ها را در موقعیت بسیار بهتری برای درک وقایع جاری قرار داد.

به‌هر صورت بلشویک‌های روس قطعاً قصد نداشتند منتظر انقلاب در خارج بنشینند. به‌نظر می‌رسید حراست از جمهوری شورایی و تحریک به انقلاب در خارج، دو امر جدانشدنی باشند. باین‌همه کارهای پیش‌رو، نه توسط رهبران بلشویک، بلکه به‌دست

¹ Bavaria

قدرت‌های امپریالیستی بین‌المللی تعیین می‌شد. این قدرت‌ها علیه جمهوری شورایی «جنگ صلیبی»^۱ به راه انداخته بودند. پیش از رسیدگی به هر مسأله‌ی دیگر، باید ارتش‌های سفید^۲ و خارجی عقب رانده می‌شدند. برای انجام این امر، می‌بایست تمامی منابع موجود به کار گرفته می‌شد.

با ترکیبی از حمایت مردمی، شور انقلابی و آن‌گونه که در آن زمان به‌نظر می‌رسید، اراده‌ی خالصانه، نیروهای ضدانقلابی عقب رانده شدند (گرچه اقدامات‌شان در شرق دور شوروی^۳ تا ۱۹۲۴ ادامه داشت). اما هزینه‌ی گزافی برای این کار پرداخته شد.

نمی‌توان این هزینه را فقط به لحاظ مادی دریافت؛ اما تنها از این نظر نیز، سنگین بوده است. تولیدات صنعتی و کشاورزی بیش از همه آسیب دیدند. در ۱۹۲۰، تولید آهن خام تنها سه درصد مقدار پیش از جنگ بود؛ کف ده درصد؛ کتان ۲۵ درصد؛ پنبه یازده درصد؛ چغندر پانزده درصد. این آمار به محرومیت، تنگدستی و قحطی اشاره داشت. و حتا بدتر: نابه‌سامانی تولیدات صنعتی به نابه‌سامانی طبقه‌ی کارگر نیز منجر می‌شد. شمار جمعیت این طبقه به ۴۳ درصد مقدار سابق آن کاهش یافته بود. مابقی به روستاهای‌شان بازگشته یا در میدان جنگ مُرده بودند. اگر به موضوع یک‌سره کمی بنگریم، طبقه‌ای که انقلاب را رهبری کرده بود، طبقه‌ای که فرآیندهای دموکراتیک آن قلب تپنده‌ی قدرت شورایی را تشکیل داده بود، نیمی از اهمیت خود را از دست داده بود. به‌واقع اوضاع حتا بدتر بود. آن‌چه باقی مانده بود حتا نصف آن طبقه که ماهیت حیاتش آن را وادار به عمل جمعی کرده باشد، نبود. محصولات صنعتی تنها هجده درصد مقدار پیش از جنگ بودند. بهره‌وری کار فقط یک‌سوم مقدار سابق بود. کارگران نمی‌توانستند برای زنده ماندن به آن‌چه تولید جمعی آن‌ها می‌توانست بخرد، تکیه کنند. بسیاری از آن‌ها به دادوستد بی‌واسطه‌ی محصولات‌شان - یا حتا بخشی از

1 Crusade

منظور جنگ داخلی روسیه است که از انقلاب اکتبر تا سال ۱۹۲۲ به‌طول انجامید و با مداخله‌ی قدرت‌های امپریالیستی علیه بلشویک‌ها همراه بود.

2 White army

نیروهای مسلح ضدانقلاب طی جنگ داخلی.

3 Soviet Far East

دستگاه‌های‌شان - با غذایی که دهقانان در دست داشتند، متوسل شدند. نه تنها طبقه‌ی پیشگام انقلاب اضمحلال یافت؛ بلکه رشته‌هایی که اعضای آن را به یکدیگر پیوند می‌زد، به سرعت در حال متلاشی شدن بود. کارکنان کارخانه‌ها دقیقاً همان کسانی نبودند که هسته‌ی جنبش انقلابی ۱۹۱۷ را تشکیل داده بودند. طبیعتاً مبارزه‌جوترین کارگران بیش از دیگران در جبهه جنگیده و بیش از دیگران متحمل تلفات شده بودند. حضور بازماندگان نه تنها در کارخانه‌ها، بلکه به عنوان کادر در ارتش یا به عنوان کمیسر - که مدیران را وادار کند ماشین دولتی را راه بیندازند - لازم بود. دهقانان بی تجربه‌ی روستایی و بی نصیب از سنت‌ها یا آرمان‌های سوسیالیستی جای آن‌ها را گرفتند.

اما چه بر سر انقلاب می‌آمد اگر طبقه‌ای که آن را محقق کرده بود به تمامی اشکال از بین می‌رفت؟ رهبران بلشویک نمی‌توانستند چنین مشکلی را پیش‌بینی کرده باشند. آن‌ها همواره اظهار کرده بودند که منزوی شدن انقلاب به نابودی آن به دست ارتش‌های خارجی و ضدانقلاب داخلی منجر خواهد شد. در آن مقطع با وضعیتی مواجه بودند که ضدانقلاب از خارج موفق به تخریب طبقه‌ای شده بود که انقلاب را رهبری کرده بود؛ در صورتی که دستگاه دولتی تشکیل شده توسط این طبقه را دست‌نخورده باقی گذاشته بود. قدرت انقلابی جان به‌در برده بود؛ اما ترکیب درونی آن دست‌خوش تغییرات رادیکالی شد.

۳. قدرت شورایی تا دیکتاتوری بلشویکی

نهادهای انقلابی ۱۹۱۷ - به‌ویژه شوراها - با طبقه‌ای که انقلاب را رهبری کرده بود پیوندهای ارگانیک داشتند. امکان نداشت میان آرمان‌ها و مقاصد اعضای این نهادها با کارگرانی که آن‌ها را انتخاب کرده بودند، شکافی وجود داشته باشد. وقتی که توده منشویکی بود، شوراها نیز منشویکی بودند. زمانی که توده پیروی از بلشویک‌ها را آغاز کرد، شوراها نیز چنین کردند. حزب بلشویک صرفاً بدنه‌ای از مبارزه‌جویان هماهنگ دارای آگاهی طبقاتی بود، که به موازات سایر بدنه‌هایی از این دست می‌توانست در شوراها (همان‌طور که در کارخانه‌ها) سیاست‌گذاری کند و موجبات عمل را فراهم آورد.

نگرش‌های منسجم و خودانضباطی آن‌ها سبب می‌شد بتوانند سیاست‌گذاری را به‌طور مؤثر اجرا کنند. البته این تنها در شرایطی ممکن بود که کارگران از آن‌ها پیروی کنند. حتا مخالفان ثابت‌قدم بلشویک‌ها نیز این موضوع را دریافته بودند. منتقد منشویک برجسته‌ی آن‌ها نوشت:

«لطفاً درک کنید هرچه باشد خیزش پیروزمندِ پرولتاریا در برابر ما است. تقریباً تمامی پرولتاریا از لنین حمایت می‌کند و انتظار دارد این خیزش به آزادی‌بخشی اجتماعی‌اش منجر شود...»^(۲)

این دیالکتیک دموکراتیک حزب و طبقه می‌توانست تا فراگیری کامل جنگ داخلی ادامه یابد. بلشویک‌ها به‌عنوان حزب اکثریت در شوراهای قدرت را به‌دست گرفته بودند؛ اما احزاب دیگر نیز به حیات خود ادامه دادند. منشویک‌ها تا ژوئن ۱۹۱۸ به‌صورت قانونی به فعالیت خود و رقابت با بلشویک‌ها برای کسب حمایت ادامه دادند.

اضمحلال طبقه‌ی کارگر شرایط را به‌کلی تغییر داد. نهادهای شورایی به‌ناگزیر از طبقه‌ای که از آن برآمده بودند فراتر رفتند و مستقل از آن رشد کردند. کارگران و دهقانان درگیر در جنگ داخلی نمی‌توانستند با حضور در کارخانه‌ها، به‌صورت جمعی بر خود حکومت کنند. لازم بود کارگران سوسیالیست پراکنده‌شده در سراسر مناطق جنگی - دست‌کم به‌طور موقت - توسط یک دستگاه حاکمیتی تمرکز یافته که از کنترل مستقیم آن‌ها مستقل بود سازماندهی و هماهنگ شوند.

از منظر بلشویک‌ها ممکن نبود چنین ساختاری منسجم بماند مگر آن‌که تنها کسانی در آن، جا داشته باشند که از صمیم قلب از انقلاب حمایت می‌کنند؛ و فقط بلشویک‌ها چنین بودند. انقلابی‌های سوسیالیست راست، ضدانقلاب را تحریک می‌کردند. انقلابی‌های سوسیالیست چپ مصمم بودند در صورت عدم موافقت با سیاست‌گذاری‌های دولت به ترور متوسل شوند.^۱ سیاست منشویک‌ها آن بود که از بلشویک‌ها در برابر ضدانقلاب حمایت کنند اما با این مطالبه که بلشویک‌ها قدرت را به مجلس مؤسسان

¹ Socialist Revolutionaries

از احزاب چپ‌گرای روسیه که عموماً به ترور متکی بودند و در سال ۱۹۱۷ منشعب شدند. سوسیالیست‌های انقلابی، اس‌اِرها و سوسیال‌رولوسینون‌ها هم ترجمه شده است.

تسلیم کنند (یکی از اصلی‌ترین مطالبات ضدانقلاب). در عمل، این بدان معنی بود که حزب از هواداران و مخالفان قدرت شورایی تشکیل می‌شد. بسیاری از اعضای آن در کنار سفیدها قرار گرفتند (برای مثال، سازمان‌های منشویک در منطقه‌ی ولگا از دولت ضدانقلابی سامارا حمایت می‌کردند و ایوان میسکی،^۱ یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب منشویک - که بعدها در دوره‌ی استالین سفیر شد - به آن پیوست).^(۳) واکنش بلشویک‌ها این بود که به اعضای این حزب اجازه دهند آزادانه فعالیت کنند (دست‌کم بیشتر اوقات این‌چنین بود)؛ اما از عمل آن‌ها همچون یک نیروی سیاسی تأثیرگذار جلوگیری کنند. برای نمونه، حق نشر مطبوعات پس از ماه ژوئن ۱۹۱۹ - به جز سه ماه در ۱۹۲۰ - از آن‌ها سلب شد.

بلشویک‌ها در تمامی این رخدادها انتخاب دیگری نداشتند. آن‌ها نمی‌توانستند از قدرت دست بکشند صرفاً چون طبقه‌ای که نماینده‌ی آن بودند، طی زمانی که برای پاسداری از این قدرت می‌جنگید، متلاشی شده بود. همچنین نمی‌توانستند با ترویج ایده‌هایی کنار بیایند که پایه‌های قدرت این طبقه را تضعیف می‌کرد؛ خصوصاً چون طبقه‌ی کارگر دیگر خود، به شکل نیرویی با سازمان‌یافتگی جمعی وجود نداشت تا بتواند منافعش را تعیین کند.

دولت تک‌حزبی سال ۱۹۲۰ به بعد، به ناگزیر جایگزین دولت شورایی سال ۱۹۱۷ شد. شوراهای باقی‌مانده به شکل فزاینده‌ای به جبهه‌ای برای قدرت بلشویکی بدل شدند (اگرچه احزاب دیگر مانند منشویک‌ها، به فعالیت خود در شوراها تا ۱۹۲۰ ادامه دادند). برای نمونه، در ۱۹۱۹ طی بیش از هجده ماه برای شورای مسکو انتخاباتی برگزار نشد.^(۴)

۴. کرونشات و سیاست نوین اقتصادی

اتمام جنگ داخلی، به شکل متناقضی، از تب‌وتاب وضعیت کم نکرد؛ بلکه از خیلی جهات به آن افزود. رشته‌ای که دو فرآیند انقلابی - قدرت کارگری در شهرها و قیام‌های دهقانی در کل کشور - را به یکدیگر پیوند می‌زد، با پایان یافتن تهدید مستقیم ضدانقلاب

¹ Ivan Maisky

از هم گسیخت. دهقانان با دستیابی به کنترل بر زمین، علاقه به آرمان‌های انقلابی جمع‌گرایانه^۱ اکتبر را از دست دادند. سوداهای فردی ناشی از شکل فردگرایانه‌ی کارشان، نیروی محرک آن‌ها بود. هرکدام از دهقانان در پی آن بود تا از طریق کار بر قطعه‌ی زمین خود، سطح زندگی‌اش را به حداکثر برساند. در واقع تنها چیزی که می‌توانست در آن مقطع دهقانان را در قالب یک گروه منسجم متحد کند، مخالفت با مالیات‌ها و جمع‌آوری اجباری غلاتی بود که به‌منظور غذا دادن به جمعیت شهری انجام می‌شد.

نقطه‌ی اوج این مخالفت یک هفته پیش از دهمین کنگره‌ی حزب روی داد. قیامی از جانب ملوانان در استحکامات کرونشتات،^۲ که از معابر منتهی به پتروگراد حراست می‌کرد، به‌وقوع پیوست. از آن زمان، بسیاری آن‌چه را پس از این قیام رخ داد اولین گسست بین رژیم بلشویکی و مقاصد سوسیالیستی آن تلقی می‌کنند. اغلب از این واقعیت که ملوانان کرونشتات جزء اصلی‌ترین رانه‌های انقلاب ۱۹۱۷ بودند به‌مثابه‌ی استدلال استفاده می‌شود. با این حال در آن زمان، هیچ‌کس در حزب بلشویک -حتا اپوزیسیون کارگری^۳ که مدعی بود بی‌زاری تعداد کثیری از کارگران نسبت به رژیم را نمایندگی می‌کند- در خصوص آن‌چه ضروری بود انجام شود هیچ تردیدی نداشت. علت آن ساده بود؛ کرونشتات در سال ۱۹۲۰، کرونشتات سال ۱۹۱۷ نبود. ترکیب طبقاتی ملوانان تغییر کرده بود. بهترین عناصر سوسیالیست آن مدت‌ها پیش‌تر به خط مقدم شتافته بودند تا در ارتش بجنگند. عمدتاً دهقانانی جایگزین‌شان شدند که به‌اندازه‌ی طبقه‌ی‌شان به انقلاب سرسپردگی داشتند. این در مطالبات قیام منعکس شده بود: شوراها‌ی خالی از بلشویک‌ها و بازار آزاد در کشاورزی. رهبران بلشویک نمی‌توانستند به چنین مطالباتی تن دهند؛ در آن صورت اهداف سوسیالیستی بدون مبارزه، از انقلاب زدوده می‌شد. به‌رغم تمام کاستی‌ها، دقیقاً تنها حزب بلشویک بود که از صمیم قلب از قدرت شورایی حمایت می‌کرد؛ در صورتی که احزاب دیگر، حتا احزاب سوسیالیست، بین

1 collectivistic

2 Kronstadt

3 Workers' Opposition

آن و سفیدها نوسان می‌کردند. همچنین بهترین مبارزه‌جویان جذب بلشویک‌ها شده بودند. شوراهای خالی از بلشویک‌ها تنها می‌توانست به معنای شوراها بدون آن حزبی باشد که همواره در پی ابراز اهداف سوسیالیستی و جمع‌گرایانه‌ی طبقه‌ی کارگر در انقلاب بود. در بلندمدت، آن‌چه در کرونش‌تات بروز کرد واگرایی اساسی منافع دو طبقه‌ای بود که انقلاب را محقق کرده بودند. سرکوب این قیام نباید حمله‌ای به درون‌مایه‌ی سوسیالیستی انقلاب تلقی شود، بلکه باید به چشم کوششی از روی ناچاری و با به‌کارگیری زور دیده شود، که به‌منظور جلوگیری از رشد مخالفت دهقانی با مقاصد جمع‌گرایانه‌ی انقلاب و مانع‌شدن از نابودی انقلاب توسط این مخالفت، انجام گرفت.^(۵) با این حال این واقعیت که امکان وقوع قیام کرونش‌تات وجود داشت یک نشانه بود؛ از این جهت که کل نقش پیش‌تازانه‌ی طبقه‌ی کارگر در انقلاب را به پرسش می‌کشید. این نقش نه با شیوه‌ی اقتصادی برتری که توسط طبقه‌ی کارگر نمایندگی می‌شد و نه با بهره‌وری کار بیشتر آن، بلکه با زور فیزیکی حفظ می‌شد. این زور نیز، نه به‌طور مستقیم توسط کارگران مسلح، بلکه توسط حزبی اعمال می‌شد که به‌صورت غیرمستقیم و به‌واسطه‌ی ایده‌هایش با طبقه‌ی کارگر پیوند داشت و نه به‌طور مستقیم، همچون سال ۱۹۱۷.

این سیاست‌گذاری ضرورت داشت؛ اما سوسیالیست‌ها در هر وضعیت دیگر، از بخش اندکی از این دست سیاست‌گذاری‌ها حمایت می‌کردند. انقلاب روسیه از «جنبش مستقل خودآگاه اکثریت عظیم برای منافع اکثریت عظیم» به مرحله‌ای رسیده بود که با استثمار از کل کشور به‌نفع شهرها درگیر می‌شد که آن هم از طریق زور فیزیکی عریان حفظ می‌شد. تمامی گروه‌ها در حزب بلشویک دریافته بودند که این یعنی انقلاب باید در معرض خطر سرنگونی از جانب قیام‌های دهقانی باقی مانده باشد.

به‌نظر می‌رسید تنها یک مسیر گشوده بود: پذیرش بسیاری از مطالبات دهقانان؛ در عین حفظ یک دستگاه دولتی سوسیالیستی تمرکز یافته‌ی محکم. سعی بر آن بود که با سیاست نوین اقتصادی^۱ (NEP) چنین شود. هدف آن بود که دهقانان با رژیم

¹ New Economic Policy

تطبیق پیدا کنند و با دادن گستره‌ی محدودی از آزادی برای تولید کالایی خصوصی^۱، رشد اقتصادی تقویت شود. دولت و صنایع دولتی تنها به‌مثابه‌ی یک عنصر در اقتصادی عمل می‌کردند که تابع نیازهای تولید دهقانی و بازیچه‌ی نیروهای بازار بود.

۵. حزب، دولت و طبقه‌ی کارگر؛ ۸-۱۹۲۱

در دوره‌ی سیاست نوین اقتصادی این ادعا که روسیه به‌نوعی «سوسیالیستی» بود، دیگر با نسبت طبقه‌ی کارگر با دولتی که در ابتدا خلق کرده بود یا با ماهیت روابط درونی اقتصاد قابل‌توجه نبود. کارگران قدرت را در اختیار نداشتند و اقتصاد برنامه‌ریزی شده نبود. اما حزبی که مقاصد سوسیالیستی نیروی محرک آن بود، دولت - «بدنه‌ای از افراد مسلح» که جامعه را کنترل و اداره می‌کرد- را به‌دست گرفته بود. به‌نظر می‌رسید سیاست‌گذاری‌های این دولت سمت‌وسوی سوسیالیستی داشته باشد. با این‌همه، وضعیت پیچیده‌تر از این بود. در ابتدا، نهادهای دولتی که بر جامعه‌ی روسیه مسلط بودند، تفاوت چشمگیری با حزب سوسیالیست مبارزه‌جوی ۱۹۱۷ داشتند. کسانی که در زمان انقلاب فوریه در حزب بلشویک حضور داشتند سوسیالیست‌های متعهدی بودند که مخاطرات عظیمی را طی مقاومت در برابر فشار دستگاه تزاری به جان خریده بودند تا آرمان‌های‌شان را ابراز کنند. حتا چهار سال جنگ داخلی و انزوا از توده‌های کارگر نمی‌توانست به‌سادگی آرمان‌های سوسیالیستی آن‌ها را از بین ببرد. اما آن‌ها در سال ۱۹۱۹ تنها یک‌دهم و در سال ۱۹۲۲ تنها یک‌چهارم حزب را تشکیل می‌دادند. حزب طی انقلاب و جنگ داخلی دست‌خوش فرآیند پیوسته‌ی رشد قرار گرفته بود. این تا حدودی گرایش تمامی کارگران مبارزه‌جو و سوسیالیست‌های مجاب‌شده به پیوستن به حزب را منعکس می‌کرد؛ اما نتیجه‌ی گرایش‌های دیگر نیز بود. زمانی که طبقه‌ی کارگر، خود اضمحلال یافته بود، حزب می‌بایست کنترل تمامی حوزه‌های دارای اداره‌ی شورایی را به‌دست می‌گرفت. این تنها با افزایش اندازه‌ی آن ممکن بود. علاوه‌براین، زمانی که روشن شد کدام طرف، پیروز جنگ داخلی است،

¹ private commodity production

بسیاری از افراد که عقاید سوسیالیستی چندانی نداشتند یا اصلاً نداشتند سعی کردند به حزب وارد شوند. بنابراین حزب تفاوت چشمگیری با یک نیروی سوسیالیستی یکدست داشت. در بهترین حالت تنها می‌شد اظهار کرد عناصر رهبری و مبارزه‌جوترین اعضای آن بخشی از سنت سوسیالیستی بودند.

این تضعیف درونی حزب با پدیده‌ای متناظر در خود دستگاه دولتی مقارن بود. حزب بلشویک مجبور شده بود به‌منظور حفظ کنترل بر جامعه‌ی روسیه، از هزاران نفر از اعضای بوروکراسی تزاری سابق استفاده کند تا بتواند به‌مثابه‌ی یک ماشین حکومتی کارا عمل کند. در نظریه، بلشویک‌ها می‌بایست کار این افراد را در مسیر سوسیالیستی هدایت می‌کردند. اما در عمل، رویه‌ها و شیوه‌های سابق کار، به‌ویژه نگرش‌های پیشانقلابی به توده‌ها، اکثراً غالب شد. لنین با هوشیاری از دلالت‌های این اتفاق آگاه بود:

«او در کنگره‌ی مارس ۱۹۲۲ بیان کرد: ضعف ما به‌قدر کافی آشکار است. قشر^۱ حاکم کمونیست‌ها در زمینه‌ی فرهنگ دچار کمبود است. اگر به مسکو نظر بیندازیم، توده‌ی بوروکراتیک‌ها را می‌بینیم. چه کسانی رهبری می‌کنند و چه کسانی رهبری می‌شوند؟ ۴۷۰۰ کمونیست مسئول، توده‌ی بوروکرات‌ها را رهبری می‌کنند یا برعکس؟ من باور ندارم شما بتوانید صادقانه بگویید کمونیست‌ها این توده را رهبری می‌کنند. اگر صادقانه اذعان کنیم آن‌ها رهبری نمی‌کنند، بلکه رهبری می‌شوند.»

در پایان سال ۱۹۲۲، او دستگاه دولتی را این‌گونه توصیف کرد: «وام‌گرفته‌شده از حکومت تزاری و به‌ندرت تأثیر گرفته از دنیای شورایی... یک سازوکار بورژوازی و تزاری».^(۶) در مشاجرات ۱۹۲۰ حول نقش اتحادیه‌های کارگری، لنین اعتقاد داشت: «دولت ما در حقیقت دولت کارگران نیست؛ بلکه دولت کارگران و دهقانان است... اما این تمام واقعیت نیست. برنامه‌ی حزب ما نشان می‌دهد دولت ما، دولتی کارگری با تحریفات بوروکراتیک است.»^(۷)

¹ stratum

وضعیت در واقع حتا بدتر از این بود. قضیه تنها به این ختم نمی‌شد که بلشویک‌های قدیمی در وضعیتی قرار داشتند که قدرت‌های ترکیب‌شده‌ی نیروهای طبقاتی متخاصم و بی‌تحریکی بوروکراتیک، محقق‌شدن آرمان‌های سوسیالیستی آن‌ها را دشوار می‌کرد. ممکن نبود خود این آرمان‌ها برای همیشه از گزند محیط متخاصم به‌دور بمانند. ضرورت فراهم‌آوردن یک ارتش منضبط از توده‌ی دهقانی اکثراً بی‌تفاوت، رویه‌های سلطه‌جویانه را در بسیاری از اعضای حزب نهادینه کرده بود. وضعیت در زمان سیاست نوین اقتصادی فرق کرده بود؛ اما همچنان تفاوت چشمگیری با آن تعامل دموکراتیک بین رهبران و رهبری‌شوندگان داشت که جوهره‌ی دموکراسی سوسیالیستی را تشکیل می‌داد. بسیاری از اعضای حزب در آن مقطع مجبور بودند برای کنترل جامعه با بازرگانان و سرمایه‌داران خُرد، کولاک‌ها، کنار بیایند. آن‌ها می‌بایست منافع دولت کارگری را در برابر این عناصر نمایندگی می‌کردند؛ اما نه همچون گذشته از طریق مواجهه‌ی فیزیکی مستقیم. لازم بود همکاری‌های محدودی با آن‌ها انجام بگیرد. به‌نظر می‌رسید بسیاری از اعضای حزب از رابطه‌ی بی‌واسطه و ملموس با عناصر خرده‌بورژوازی، بیشتر از پیوندهای ناملموس‌شان با یک طبقه‌ی کارگر ضعیف و دل‌سرد شده تأثیر می‌گرفتند.

این به‌ویژه برای تأثیرپذیری بوروکراسی سابق صدق می‌کرد که اعضای آن تا اعماق حزب رخنه کرده بودند. انزوای حزب از آن دست از نیروهای طبقاتی خارج از خود که حاکمیتش را تقویت می‌کردند، بدان معنا بود که می‌بایست انضباط آهنینی را بر خود اعمال کند. بنابراین در دهمین کنگره‌ی حزب -با این که فرض شده بود مباحثه درون حزب ادامه خواهد داشت^(۸)- تشکیل جناح‌های رسمی «به‌صورت موقت» ممنوع شد. اما این مطالبه برای انسجام درونی، به‌سادگی به پذیرش شیوه‌های کنترل بوروکراتیک در درون حزب تنزل یافت. عناصر مخالف در حزب از همان آوریل ۱۹۲۰ درباره‌ی این امور شکایت می‌کردند. تا سال ۱۹۲۲ لنین نیز نوشت: «ما نه‌تنها در نهادهای شورایی، بلکه در نهادهای حزب نیز بوروکراسی داریم».

سرنوشت اپوزیسیون‌های پیاپی علیه رهبری مرکزی، تحلیل‌رفتن دموکراسی درون‌حزبی را به بهترین نحو نشان می‌دهد. در سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ حق مباحثه‌ی

آزاد درون حزب با سازمان‌یابی گروه‌های مختلف گرد پلاتفرم‌ها^۱ بدیهی فرض می‌شد. شخص لنین دست‌کم در دو مورد در حزب در اقلیت قرار گرفته بود (یکی در زمان [نگارش] «تزه‌های آوریل»^۲ او و دیگری حدود یک سال بعد طی مذاکرات برست-لیتوفسک^۳). در نوامبر ۱۹۱۷ بلشویک‌هایی که موافق نبودند حزب به‌تنهایی قدرت را به‌دست بگیرد، می‌توانستند برای تحت‌فشار قراردادن دولت، از آن استعفا دهند بدون آن‌که مورد توبیخ انضباطی قرار بگیرند. اختلافات درون حزب بر سر مسأله‌ی پیش‌روی در ورشو و بر سر نقش اتحادیه‌های کارگری تماماً به‌صورت علنی در مطبوعات حزبی مورد بحث قرار گرفتند. حتا تا سال ۱۹۲۱ «برنامه‌ی اپوزیسیون کارگری»^۴ توسط خود حزب در ۲۵۰ هزار نسخه چاپ شد و دو نفر از اعضای آن برای کمیته‌ی مرکزی انتخاب شدند. در سال ۱۹۲۳، زمانی که اپوزیسیون چپ^۵ ایجاد شد، هنوز می‌توانست نگرش‌هایش را در «پراودا»^۶ ابراز کند؛ هرچند به‌ازای هر مقاله‌ی مخالف با رهبری، ده مقاله در دفاع از آن چاپ می‌شد.

بااین‌همه احتمال این‌که هر کدام از اپوزیسیون‌ها طی این دوره به‌شکل مؤثر عمل کنند کاهش یافته بود. اپوزیسیون کارگری پس از دهمین کنگره‌ی حزب ممنوع اعلام شد. در «پلاتفرم ۴۶ نفره»^۷ مخالف آمده بود: «دستگاه سلسله‌مراتبی دبیرخانه‌ی حزب بیش از هر زمان دیگر، اعضای کنفرانس‌ها و کنگره‌ها را به خدمت می‌گمارد».^(۹) حتا بوخارین، حامی رهبری و سردبیر «پراودا»، کارکرد نمونه‌وار حزب را کاملاً غیردموکراتیک به تصویر کشید:

-
- 1 platforms
 - 2 April Theses
 - 3 Brest Litovsk negotiations
 - 4 Programme of the Workers' Opposition
 - 5 Left Opposition
 - 6 Pravda

از نشریات اصلی بلشویک‌ها و ارگان رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی از سال ۱۹۱۸ به‌بعد.

- 7 Platform of the 46

از پلاتفرم‌ها اولیه و مهم اپوزیسیون چپ که توسط ۴۶ کمونیست پیشگام مخالف امضا شد.

«... غالباً کمیته‌های محلی دبیر هسته‌ها را منصوب می‌کنند و توجه داشته باشید که محلی‌ها حتا سعی نمی‌کنند کاندیداهای‌شان، مورد پسند این هسته‌ها واقع شوند؛ بلکه فقط به انتصاب این یا آن دسته از رفقا بسنده می‌کنند. به رأی گذاشتن مسائل به شیوه‌ای انجام می‌گیرد که همچون یک قانون، بی‌اماوگر پذیرفته شده است: از حاضرین در جلسه پرسیده می‌شود "چه کسی مخالف است؟" و بسته به این‌که افراد چقدر می‌ترسند مخالفت‌شان را ابراز کنند، کاندیدای منصوب‌شده انتخاب می‌شود...»^(۱)

دامنه‌ی واقعی بوروکراسی‌سازی زمانی کاملاً آشکار شد که «تریومویرات»،^۱ گروه رهبری‌کننده‌ی حزب در دوران بیماری لنین، از هم پاشید. زینوویف،^۲ کامنف^۳ و کروپسکایا^۴ اندکی پیش از پایان سال ۱۹۲۵ به اپوزیسیون علیه مرکزیت حزب پیوستند - مرکزیتی که در آن مقطع توسط استالین کنترل می‌شد. زینوویف در رأس حزب در لنینگراد قرار داشت؛ بدین‌تریب او دستگاه اداری شمال مرکزی و چند روزنامه‌ی تأثیرگذار را کنترل می‌کرد. در چهاردهمین کنگره‌ی حزب تمامی نمایندگان لنینگراد از اپوزیسیون او علیه مرکزیت حمایت می‌کردند. باین‌حال در عرض چند هفته پس از شکست آن، تمامی بخش‌های حزب در لنینگراد - به‌جز چند صد مخالف سرسخت - به قطعنامه‌های حامی سیاست‌گذاری‌های استالین رأی دادند. تمام آن‌چه برای رسیدن به این وضعیت لازم شد عبارت بود از عزل [حامیان زینوویف] از دفترهای مرکزی اداره‌ی شهری حزب. کسی که بوروکراسی را کنترل می‌کرد، حزب را کنترل می‌کرد. زمانی که بوروکراسی تحت کنترل زینوویف بود، دست به مخالفت می‌زد؛ وقتی

1 triumvirate

به‌شکلی از مدیریت اطلاق می‌شود که سه نفر در رأس آن هستند. منظور نویسنده گروه سه‌نفره‌ی کامنف، زینوویف و استالین است که پس از کناره‌گیری لنین از سیاست، زمام امور را در دست گرفتند. در زبان روسی «ترویکا» troika نیز نامیده می‌شود.

2 Zinoviev.

3 Kamenev

4 Krupskaya

که استالین شهرها را به دستگاه سرتاسری کشوری تحت کنترل خود افزود، به پیرو سیاست‌گذاری‌های او بدل شد. دستگاه یک‌دست^۱ زینوویفستی، با تغییری در رهبری به دستگاه یک‌دست استالینیستی دگرگون شد.

اضمحلال طبقه‌ی کارگر طی جنگ داخلی به ظهور بوروکراسی در دستگاه شورایی و حزب انجامید. اما این وضعیت حتا با آغاز بازیابی صنعت و رشد طبقه‌ی کارگر در خلال سیاست نوین اقتصادی همچنان ادامه یافت. بازیابی اقتصادی، به‌جای صعود، منجر به سقوط جایگاه طبقه‌ی کارگر در «دولت کارگری» شد.

اگر به موضوع یک‌سره کمی بنگریم، امتیازاتی که ضمن سیاست نوین اقتصادی به دهقان داده شد، موقعیت (مرتبط) کارگر را وخیم‌تر کرد.

«[کارگر] در هر کجا، علی‌رغم آن‌که در مقام قهرمان شناخته‌شده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا طی کمونیسم جنگی تحسین می‌شد، در معرض خطر بدل شدن به فرزندخوانده‌ی سیاست نوین اقتصادی قرار داشت. نه مدافعان سیاست‌گذاری‌های رسمی و نه منتقدان آن‌ها به‌بانه‌ی پیشرفت صنعت در زمان بحران اقتصادی ۱۹۲۳، درنیافتند که بررسی گلابه‌ها و منافع کارگر صنعتی همچون یک مسأله‌ی بسیار مهم، ضرورت دارد.»^(۱۱)

البته موقعیت اجتماعی کارگر تنها در برابر دهقان سقوط نکرد؛ بلکه در قیاس با مسئولان و مدیران نیز این‌چنین بود. درحالی‌که در سال ۱۹۲۲، ۶۵ درصد کارکنان مدیریتی،^۲ کارگر و ۳۵ درصد غیرکارگر طبقه‌بندی می‌شدند، یک سال بعد این ارقام تقریباً معکوس شد: ۳۶ درصد کارگر و ۶۴ درصد غیرکارگر به‌حساب می‌آمدند.^(۱۲) «مدیران سرخ صنعت»^۳ به‌مثابه‌ی یک گروه دارای امتیاز سربرآوردند. این افراد مزد بالایی می‌گرفتند و از طریق «مدیریت تک‌نفره»^۴ کارخانه‌ها می‌توانستند به اختیار

1 monolith

2 managing personnel

3 red industrialists

مدیرانی که پس از انقلاب اکتبر و به‌ویژه پس از کمونیسم جنگی، در عمل کنترل کارخانه‌ها و مراکز صنعتی را به‌چنگ آوردند.

4 one-man management

خود استخدام یا اخراج کنند. در عین حال بی‌کاری فراگیر با افزایش یافتن به سطح یک میلیون و ۲۵۰ هزار نفر در دوره‌ی ۴-۱۹۲۳ همچون بیماری به جان اقتصاد شورایی افتاد.

۶. تقسیمات در حزب؛ ۲۹-۱۹۲۱

انسان‌ها تاریخ را رقم می‌زنند؛ اما نه در اوضاع و احوالی که خود پدید آورده‌اند. این اوضاع و احوال و خود انسان‌ها طی این فرآیند تغییر می‌کنند. حزب بلشویک نیز در قیاس با هر گروه دیگر در تاریخ، در برابر گزند این واقعیت از مصونیت بیشتری برخوردار نبود. مقاصد سوسیالیستی آن‌ها مبنی بر کوشش در راستای حفظ انسجام بافت جامعه‌ی روسیه در آشفتگی جنگ داخلی، ضدانقلاب و قحطی، یک عامل تعیین‌بخش به مسیر تاریخ بود؛ اما ممکن نبود آن دسته از نیروهای اجتماعی که بلشویک‌ها می‌بایست برای به‌انجام‌رساندن این امور با آن‌ها کار می‌کردند، خود اعضای حزب را تغییر ندهند. حفظ انسجام روسیه در دوره‌ی سیاست نوین اقتصادی مستلزم میانجی‌گری میان طبقات اجتماعی مختلف بود تا از نزاع‌های مخرب جلوگیری شود. انقلاب تنها به‌شرطی می‌توانست نجات یابد که حزب و دولت نیازهای طبقات مختلفِ اغلب متعارض را تأمین کنند. باید ترتیباتی داده می‌شد تا علاوه بر اهداف دموکراتیک جمع‌گرایانه‌ی سوسیالیسم، سودهای فردگرایانه‌ی دهقانان نیز برآورده شود. حزب که طی این فرآیند بر فراز طبقات اجتماعی مختلف قرار گرفته بود می‌بایست اختلاف آن‌ها را در درون ساختار خود منعکس کرده باشد. فشار طبقات اجتماعی بر حزب سبب می‌شد بخش‌های مختلف آن، آرمان‌های سوسیالیستی خود را از منظر منافع طبقات مختلف تعریف کنند. تنها طبقه‌ی دارای قابلیتِ اعمال فشارِ تماماً سوسیالیستی - طبقه‌ی کارگر - از همه ضعیف‌تر، سازمان‌نیافته‌تر و ناتوان‌تر در به‌کار بستن چنین فشاری بود.

۷. اپوزیسیون چپ

بدون شک اپوزیسیون چپ از لحاظ ایده‌هایش بیش از هر جناح دیگر در حزب به سنت سوسیالیستی انقلابی بلشویسم پایبند بود. این اپوزیسیون از بازتعریف سوسیالیسم به معنای اقتصاد دهقانی با پیشرفت آهسته یا انباشت محض خاطر انباشت سر باز می‌زد و در نگرش آن، دموکراسی کارگری به عنوان اصلی‌ترین مؤلفه‌ی سوسیالیسم باقی مانده بود. جناح یادشده از تحت‌استیلا در آوردن انقلاب جهانی به نفع شعار شوونیستی و ارتجاعی تحقق «سوسیالیسم در یک کشور»^۱ امتناع می‌ورزید.

باین حال نمی‌توان اپوزیسیون چپ را به طور مستقیم، جناح «پرولتری» درون حزب نامید. در روسیه طی دهه‌ی بیست، طبقه‌ی کارگر کم‌تر از هر طبقه‌ی دیگر به حزب اعمال فشار می‌کرد. پس از جنگ داخلی، این طبقه در شرایطی بازسازی شد که توانایی‌هایش در زمینه‌ی جنگیدن برای اهدافش تضعیف شده بود. نرخ بی‌کاری بالا بود؛ مبارزه‌جویترین کارگران یا در جنگ داخلی مُرده بودند یا به بوروکراسی صعود کرده بودند؛ و اکثریت این طبقه از دهقانان تازه‌رسیده از روستاها تشکیل می‌شد. رویکرد نمونه‌وار طبقه‌ی کارگر - دست‌کم در اکثر اوقات - نه حمایت از اپوزیسیون، بلکه بی‌اعتنایی به مباحثات سیاسی بود که موجب می‌شد از بالا به سادگی مورد کنترل و استفاده قرار بگیرد. اپوزیسیون چپ در وضعیتی - شناخته‌شده نزد سوسیالیست‌ها - قرار داشت که برای کنش طبقه‌ی کارگر، در شرایطی که خود کارگران خسته‌تر و دلسردتر از آن بودند که بجنگند، برنامه‌ی سوسیالیستی تعیین می‌کرد.

البته تنها بی‌اعتنایی کارگران نبود که برای اپوزیسیون دشواری‌هایی ایجاد کرد؛ شناخت خود اپوزیسیون از واقعیت‌های اقتصادی نیز به این وضعیت دامن می‌زد. در استدلال‌های آن تأکید می‌شد هر سیاستی که دنبال می‌شد، همچنان فقدان عینی منابع، زندگی را دشوار می‌کرد. اپوزیسیون بر نیاز به پیشرفت داخلی صنعت و ضرورت گسترش انقلاب به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به این پیشرفت تأکید می‌کرد. اما حتا با پیروی از سیاست‌گذاری سوسیالیستی صحیح، در کوتاه‌مدت چیز اندکی به کارگران عرضه می‌کرد. زمانی که تروتسکی و پرئوبروژنسکی^۲ شروع به مطالبه‌ی برنامه‌ریزی

1 socialism in one country

2 Preobrazhensky

بیشتر کردند، تأکید داشتند این بدون فشار بر دهقانان و فداکاری کارگران ممکن نبود. اپوزیسیون متحد «تروتسکیست‌ها» و «زینوویفست‌ها» در سال ۱۹۲۶ بهبود بی‌چون‌وچرای اوضاع کارگران را به‌عنوان نخستین اولویت طلب می‌کرد؛ اما به‌قدر کافی نیز واقع‌بین بود تا وعده‌های اتوپیایی استالین به کارگران - که از مطالبات اپوزیسیون فراتر می‌رفت - را محکوم کند.

در این‌جا مجال نیست پلاتفرم‌های گوناگون اپوزیسیون چپ را بررسی کنیم؛ اما می‌توان به‌طور خلاصه به سه خواسته‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی اصلی آن اشاره کرد:

۱- انقلاب تنها به‌شرط افزایش اهمیت اقتصادی شهرها در مقابل کل کشور، پیشرفت کند. این امر، برنامه‌ریزی صنعت و شکلی از سیاست‌گذاری را می‌طلبید که از طریق سیاست‌های مالیاتی، عامدانه علیه دهقان ثروتمند تبعیض قائل می‌شد. اگر چنین نمی‌کردند این دهقان به‌قدر کافی قدرت اقتصادی می‌انباشت تا منافعش را به دولت مستولی سازد و این‌چنین یک «ترمیدور»^۱ ضدانقلاب درونی، ایجاد می‌کرد.

۲- این پیشرفت صنعتی باید با دموکراسی کارگری افزایش‌یافته همراه می‌شد تا به گرایش‌های بوروکراتیک در حزب و دولت پایان دهد.

۳- این دو سیاست‌گذاری می‌توانستند روسیه را در جایگاه سنگر انقلاب حفظ کنند؛ اما نمی‌توانستند آن سطح مادی و فرهنگی را فراهم آورند که پیش‌نیازهای سوسیالیسم هستند. این امر، گسترش انقلاب در خارج را می‌طلبید.

اگر به موضوع یک‌سره اقتصادی بنگریم، هیچ چیز ناممکنی در این برنامه وجود نداشت. در واقع مطالبات آن در رابطه با برنامه‌ریزی اقتصاد و فشار بر دهقانان سرانجام اجرا شدند؛ گرچه به‌طریقی که با مقاصد اپوزیسیون در تناقض بود. البته کسانی که

¹ Thermidor

ماه یازدهم تقویم انقلاب فرانسه. به سقوط روبسپیر اشاره دارد و به دوره‌ی بازگشت ضدانقلاب پس از وقوع انقلاب گفته می‌شود.

حزب را از سال ۱۹۲۳ به بعد کنترل می کردند، حکمت این برنامه را درنیافتند. تنها یک بحران حاد اقتصادی در سال ۱۹۲۸، آن ها را به برنامه ریزی و صنعتی سازی واداشت. آن ها پیش از این به مدت پنج سال جناح چپ را مورد اذیت و آزار قرار داده و رهبران را طرد کرده بودند. دومین خواسته ی برنامه هیچ وقت به انجام نرسید و سومین خواسته ی آن - که در سال ۱۹۲۳ جزئی از ارتدوکسی بلشویسم بود^(۱۳) - توسط رهبران حزب در سال ۱۹۲۵ برای همیشه کنار گذاشته شد.

مبانی اقتصاد، از پذیرش این برنامه توسط حزب جلوگیری نکرد؛ بلکه توازن نیروهای اجتماعی شکل گرفته درون خود حزب به آن منجر شد. برنامه، گسست از ضرب آهنگ تولیدی را طلب می کرد که به وسیله ی فشارهای اقتصادی دهقانان تعیین می شد. دو دسته نیروی اجتماعی درون حزب شکل گرفته بودند که با چنین برنامه ای مخالفت می کردند.

۸. «راست» و «میان»

دسته ی اول ساده تر بود: تشکیل شده از عناصری که امتیاز دادن به دهقانان را برای بر ساخت سوسیالیستی زیان آور نمی دانستند. آن ها آگاهانه از حزب درخواست می کردند که برنامه اش را با نیازهای دهقانان تنظیم کند. اما این تنها یک اعلامیه ی نظری نبود؛ بلکه نشان دهنده ی منافع تمامی آن افرادی در حزب و نهادهای شورایی بود که همکاری با دهقانان - شامل کولاک ها، کشاورزان سرمایه دار و نپ کاران^۱ - را خوشایند یافته بودند. آن ها بیان نظری شان را در بوخارین یافتند که حکم می داد دهقانان «خود را ثروتمند کنند».

دسته ی دوم همان قدر از نیروهای اجتماعی درون حزب قدرت می گرفت که از خارج آن. دغدغه ی ظاهری این دسته حفظ انسجام اجتماعی بود؛ بدین ترتیب در برابر تنش های اجتماعی محتمل که کوشش های آگاهانه ای بودند برای تحت استیلای شهرها

¹NEPmen

بازرگانان و مدیرانی که از فرصت های پیش آمده به سبب آزادسازی محدود بازار طی سیاست نوین اقتصادی، سود به جیب می زدند. «نپ کاران» به عنوان معادل انتخاب شد.

در آوردن کل کشور، مقاومت می‌کرد، اما در بیانیه‌های خود در حمایت از دهقانان، به اندازه‌ی جناح راست پیش نمی‌رفت. این دسته عمدتاً از عناصر درون خود دستگاه حزبی تشکیل می‌شد که تمام عزیمت‌شان حفظ انسجام حزب از طریق شیوه‌های بوروکراتیک بود. رهبر آن کسی بود که در رأس دستگاه حزبی قرار داشت: استالین از منظر اپوزیسیون چپ جناح استالین در آن مقطع گروه میانه‌روی بود که بین سنت‌های حزب (تجسم‌یافته در برنامه‌ی جناح چپ) و جناح راست نوسان می‌کرد. کسانی که به این تفسیر معتقد بودند زمانی با شوک شدید مواجه شدند که استالین در سال ۱۹۲۸ با تحقق خواسته‌ی اول خود برنامه‌ی اپوزیسیون، به جناح راست همان قدر بی‌رحمانه هجوم بُرد که تنها چند ماه پیش‌تر به جناح چپ حمله کرده بود و صنعتی‌سازی و سلب مالکیت کامل از دهقانان (به اصطلاح «اشتراکی‌سازی»^۱) را آغاز کرد. استالین به‌وضوح پایه‌ی اجتماعی خود را داشت و می‌توانست بدون قدرت‌گیری پرولتاریا یا دهقانان دوام بیاورد.

اگر اپوزیسیون چپ نتیجه‌ی آن دست از گروه‌های حزب بود که سنت‌های سوسیالیستی و طبقه‌ی کارگر نیروی محرک‌شان بود و سعی می‌کردند این سنت‌ها را در سیاست‌گذاری‌های واقع‌بینانه تجسم ببخشند، و اپوزیسیون راست حاصل کرنش در برابر فشارهای دهقانان بر حزب بود؛ آنگاه می‌توان گفت جناح استالینیستی پیروز، بر خود بوروکراسی حزب استوار بود. این پدیده همچون یک عنصر تحت‌استیلا درون ساختار اجتماعی خلق‌شده توسط انقلاب، به‌وجود آمده بود و صرفاً یک سری کارکردهای ابتدایی مشخص را برای حزب کارگری به انجام می‌رساند. حزب هم‌زمان با اضمحلال طبقه‌ی کارگر، بر فراز طبقه باقی مانده بود. در این وضعیت، نقش حافظ انسجام حزب و دولت اهمیت پیدا می‌کرد. این امر به‌شکل فزاینده‌ای از طریق شیوه‌های بوروکراتیک کنترل - که اغلب توسط بوروکرات‌های تزاری سابق اعمال می‌شد - در دولت و سپس در حزب انجام می‌گرفت. دستگاه حزبی به‌شکل فزاینده‌ای قدرت واقعی در حزب را با منصوب‌کردن مأموران در تمامی سطوح و انتخاب نمایندگان برای کنفرانس‌ها، به‌دست می‌گرفت. اما اگر حزب - و نه طبقه - دولت و صنعت را کنترل

¹ collectivization

می‌کرد؛ آنگاه می‌توان ادعا کرد دستگاه حزبی به شکل فزاینده‌ای ثمره‌های کارگران در انقلاب را به ارث می‌برد.

از لحاظ سیاست‌گذاری، اولین نتیجه‌ی این پدیده، بی‌تحریکی بوروکراتیک بود. بوروکرات‌های دستگاه به سیاست‌گذاری‌هایی که ممکن بود موقعیت آن‌ها را به خطر بیندازد با مقاومت منفی پاسخ می‌دادند. آن‌ها شروع کردند در برابر هر گروهی که ممکن بود موقعیت آن‌ها را به چالش بکشد همچون یک نیروی سرکوب‌گر عمل کنند. از این‌رو با برنامه‌های جناح چپ مخالفت کردند و از هر مهلتی برای مباحثه‌ی واقعی حول آن‌ها امتناع ورزیدند. این واکنش منفی بوروکراسی به تهدیدهای آشفتگی اجتماعی، طبیعتاً سبب می‌شد با جناح راست و بوخارین متحد شود و این چنین حضور فراینده‌ی آن به‌عنوان یک هستی اجتماعی از سوی خود و با رابطه‌ی خاص خود با ابزار تولید، پنهان می‌شد. سرکوب اپوزیسیون توسط بوروکراسی در حزب، به اقدامی از بالا می‌مانست که تلاش می‌شد به‌وسیله‌ی آن، سیاست‌گذاری حامی دهقانان تحمیل شود؛ و نه همچون بخشی از مبارزه‌ی خود بوروکراسی برای آن که هر گونه مخالفت با قدرت خود در دولت و صنعت را رفع کند. حتا شکست‌های آن در خارج پس از اعلام سوسیالیسم در یک کشور، بیشتر از یک عامل ضدانقلابی آگاه، از بی‌تحریکی بوروکراتیک و سیاست‌گذاری‌های حامی دهقانان نتیجه می‌شد.

با این حال بوروکراسی طی این دوره از طبقه‌ای در خود به طبقه‌ای برای خود رشد می‌کرد. گروه کوچکی از مأموران در زمان آغاز سیاست نوین اقتصادی، به‌طور عینی قدرت در حزب و دولت را به دست گرفته بودند؛ اما آن‌ها به‌هیچ‌عنوان یک طبقه‌ی حاکم منسجم نبودند و از مقاصد مشترک‌شان هیچ اطلاعی نداشتند. سیاست‌گذاری‌هایی که آن‌ها به انجام می‌رساندند توسط آن عناصری در حزب شکل می‌گرفت که هنوز تحت‌تأثیر سنت‌های سوسیالیسم انقلابی قرار داشتند. چنانچه شرایط عینی در کشور، دموکراسی کارگری را غیرممکن می‌کرد، دست‌کم احتمال داشت کسانی که سنت‌های حزب نیروی محرک‌شان بود، آن را به‌واسطه‌ی بازیابی صنعت در کشور و انقلاب در خارج ترمیم کنند. مطمئناً حزب به نقش انقلابی‌اش در مقیاس جهانی ادامه داد. حزب در توصیه‌هایی که به احزاب خارجی می‌کرد دچار اشتباهاتی شد - و بدون شک بعضی از آن‌ها نتیجه‌ی بوروکراسی‌سازی خود آن بودند - اما از طریق

تحت‌استیلای منافع ملی خود درآوردن آن‌ها، مرتکب جنایت نشد. فرآیندی که در خلال آن این گروه‌بندی‌های اجتماعی خود را از میراث انقلاب رهنایند و به طبقه‌ای خودآگاه که از سوی خود عمل می‌کند بدل شدند، بنیان مبارزات جناحی دهه‌ی بیست را تشکیل می‌دهد.

۹. ضدانقلاب

اغلب گفته می‌شود ظهور استالینیسم در روسیه را نمی‌توان «ضدانقلاب» نامید زیرا یک فرآیند تدریجی بوده است (برای نمونه، تروتسکی اذعان کرد چنین نگرشی به «رفرمیسمی است که از نو تکرار می‌شود» گرفتار شده است). اما این نظر، کج‌فهمی روش مارکسیستی است. گذار از یک نوع جامعه به نوع دیگر همواره مستلزم یک تغییر ناگهانی منفرد نیست. این ضرورت برای گذار از دولت سرمایه‌دارانه به دولت کارگری صدق می‌کند زیرا طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند اعمال قدرت کند مگر به یک‌باره، به صورت جمعی و از طریق نزاع با طبقه‌ی حاکم - نزاعی که نقطه‌ی اوج‌های طولانی مبارزه است و در آن نیروهای طبقه‌ی حاکم شکست می‌خورند. اما در گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری موارد بسیاری بوده‌اند که نه یک نزاع ناگهانی، بلکه رشته‌ی کاملی از درگیری‌ها در سطوح مختلف رخ دادند و این چنین طبقه‌ی اقتصادی پیروز (بورژوازی) امتیازات سیاسی به‌نفع خود را تحمیل کرد. ضدانقلاب در روسیه به‌جای مسیر اول، دومی را در پیش گرفت. لازم نبود بوروکراسی قدرت را از کارگران به یک‌باره غصب کند؛ اضمحلال طبقه‌ی کارگر قدرت را در تمامی سطوح جامعه‌ی روسیه به بوروکراسی سپرد. اعضای آن صنعت، پلیس و ارتش را کنترل می‌کردند. بوروکراسی حتا لازم نداشت کنترل دستگاه دولت را به چنگ بیاورد تا آن را تابع قدرت اقتصادی خود کند؛ چنانچه بورژوازی در چندین کشور بدون مواجهه‌ی ناگهانی و پیروزمندانه چنین کرده بود. بوروکراسی صرفاً می‌بایست ساختار سیاسی و اقتصادی را - که از پیش کنترل‌شان می‌کرد - تابع منافع خود می‌کرد. این نه «به‌صورت تدریجی»، بلکه از طریق سلسله‌ای از تغییرات کیفی رخ داد که این‌گونه عملکرد حزب تابع مطالبات بوروکراسی مرکزی شد. تنها در شرایطی ممکن بود هر کدام از این تغییرات کیفی اتفاق بیفتند که با آن

عناصری در حزب که بنابه هر دلیلی همچنان به سنت سوسیالیستی انقلابی پایبند بودند، به صورت مستقیم مواجه می شد.

اولین (و مهم ترین) این مواجهات، با اپوزیسیون چپ در سال ۱۹۲۳ رخ داد. اگرچه اپوزیسیون به هیچ وجه با آن چه بر سر حزب می آمد به صورت قاطع و بی تردید مخالفت نمی کرد (برای مثال، رهبر آن، تروتسکی، در زمان مناظرات ۱۹۲۰ حول اتحادیه های کارگری باورنکردنی ترین اظهارات جانشین گرایانه^۱ را به زبان آورده بود و امضاکنندگان اولین پلتفرم عمومی اپوزیسیون («پلتفرم ۴۶ نفره»)، آن را تنها با قیدوشرط های متعدد پذیرفته بودند)، اما بوروکراسی با دشمنی بی سابقه ای به آن واکنش نشان داد. گروه حاکم در حزب برای حفظ قدرت خود به روش هایی در مباحثه متوسل شد که پیش از آن در حزب بلشویک سابقه نداشت. بدنام کردن نظام مند مخالفان جای مباحثه ی منطقی نشست. تحت کنترل دبیرخانه در آوردن انتصاب ها برای اولین بار به صورت آشکار مورد استفاده قرار گرفت تا بدین وسیله حامیان اپوزیسیون از مقام های شان عزل شوند (برای مثال، اکثریت کمیته ی مرکزی کومسومول^۲ پس از پاسخ متقابل تعدادی از آن ها به حملات علیه تروتسکی، عزل و به شهرستان ها فرستاده شدند). جناح حاکم به منظور توجیه این طرز عمل ها دو هستی ایدئولوژیک جدید ابداع کرد که در برابر یکدیگر قرار می گرفتند. از یک سو، آیینی از «لنینیسم» به راه انداخت (به رغم اعتراضات همسر لنین) و سعی کرد با مومیایی کردن جسد لنین همچون فراعنه ی مصری، او را در جایگاه نیمه خدا بنشانند. از سوی دیگر، «تروتسکیسم» را به عنوان گرایشی مخالف با «لنینیسم» ابداع کرد و با نقل قول های معدود از لنین در ده یا بیست سال پیش از آن زمان دست به توجیه اش زد؛ در حالی که آخرین اظهارات لنین («وصیت نامه» اش) را نادیده می گرفت که در آن تروتسکی «تواناترین عضو کمیته ی مرکزی» ذکر شده بود و عزل استالین پیشنهاد می شد. رهبران حزب آگاهانه مرتکب

1 Substitutionist

رویکردی که حزب انقلابی طبقه ی کارگر را به جای خود طبقه ی کارگر می نشاند.

2 Komsomol

اتحادیه ی کمونیستی جوانان لنینیست متحد. در عمل شاخه ی جوانان حزب کمونیست اتحاد شوروی.

این تحریفات و جلعیات می‌شدند تا هر تهدیدی به کنترل‌شان بر حزب را پس بزنند (زینوویف، عضو پیشگام «تریومویرات» در آن مقطع، مدتی بعد به این امر اقرار کرد). در این حین، بخشی از حزب نشان می‌داد به جایی رسیده است که قدرت خود را مهم‌تر از سنت سوسیالیستی مباحثه‌ی آزاد درون حزبی می‌انگارد. بوروکراسی حزبی با فروکاستن نظریه به ضمیمه‌ای برای جاه‌طلبی‌هایش، شروع کرده بود هویتش را به رخ دیگر گروه‌های اجتماعی بکشد.

دومین مواجهه‌ی عمده به طرز متفاوتی آغاز شد؛ در ابتدا نه با نزاعی بین اعضای دارای آرمان‌های سوسیالیستی حزب و خود بوروکراسی دارای قدرت فزاینده، بلکه با نزاعی بین رهبر صوری حزب (در آن مقطع زینوویف) و دستگاه حزبی شروع شد - دستگاهی که به‌واقع آن را کنترل می‌کرد. زینوویف در لنینگراد بخش قابل توجهی از بوروکراسی را مستقل از مابقی دستگاه کنترل می‌کرد. اگرچه شیوه‌ی عمل آن به‌هیچ‌وجه با آنچه در سراسر مابقی کشور متداول بود تفاوت نمی‌کرد اما میزان بالای استقلال آن مانعی در برابر بوروکراسی مرکزی بود. منبع احتمالی برای سیاست‌گذاری‌ها و فعالیت‌هایی که ممکن بود حاکمیت سرتاسری بوروکراسی را آشفته کند توسط این بخش از بوروکراسی ارائه می‌شد. بدین‌علت این بخش باید ذیل بوروکراسی مرکزی آورده می‌شد. زینوویف در این فرآیند مجبور به کناره‌گیری از موقعیت رهبری‌اش در حزب شده بود. او با از دست دادن این موقعیت، بار دیگر به سنت‌های تاریخی بلشویسم و سیاست‌گذاری‌های جناح چپ برگشت (البته او هیچ‌وقت میلش به پیوستن به بلوک حاکم را کاملاً از دست نداد و طی ده سال بعد پیوسته میان اپوزیسیون چپ و دستگاه نوسان می‌کرد). با سقوط زینوویف، قدرت به دست استالین افتاد. او با استفاده‌ی بی‌حدوحصر از شیوه‌های بوروکراتیک کنترل حزب، بی‌اعتنایی‌اش به نظریه، دشمنی‌اش با سنت‌های انقلاب که در آن نقش کوچکی داشت و با اشتیاقش برای توسل به هر وسیله‌ای برای کنار زدن کسانی که به‌واقع انقلاب را رهبری کرده بودند، نمونه‌ی بارز خودآگاهی در حال رشد دستگاه بود. او در مبارزه با اپوزیسیون جدید تمامی این خصوصیات را به سرحدات‌شان رساند. اجتماعات برجیده شدند، سخنران‌ها ساکت شدند، مخالفان برجسته در مناطق دوردست منصوب شدند و از مأموران تزاری سابق

برای تحریک مخالفان به قانون شکنی استفاده شد تا این چنین، گروه های مخالف از اعتبار بیفتند. او بالاخره در سال ۱۹۲۸ شروع کرد از تزارها به صورت مستقیم سرمشق بگیرد و انقلابی ها را به سبیری تبعید کرد. سرانجام حتا این اقدامات نیز کفایت نکردند؛ استالین به کاری دست بُرد که حتا رومانفها^۱ از انجام آن ناتوان بودند: قتل نظام مند کسانی که حزب انقلابی ۱۹۱۷ را تشکیل داده بودند.

جناح استالینیستی تا سال ۱۹۲۸ کنترل خود در حزب و دولت را کاملاً استحکام بخشیده بود. زمانی که بوخارین و جناح راست - وحشت زده از آن چه به خلق آن کمک کرده بودند - دست به انشعاب زدند خود را حتا ضعیف تر از اپوزیسیون چپ یافتند. اما حزب تمامی جامعه ی روسیه را کنترل نمی کرد. شهرها - که قدرت [حزب] در آن ها برقرار بود - همچنان با دریای تولید دهقانی محاصره شده بودند. بوروکراسی ثمره های طبقه ی کارگر در انقلاب را ربوده بود اما تا آن زمان دهقانان دست نخورده باقی مانده بودند. امتناع توده ای دهقانان از فروش غلات شان در سال ۱۹۲۸ این واقعیت را به تندی پیش چشم بوروکراسی آورد.

پس از آن، سلطه ی شهرها بر روستاها برقرار شد. این چیزی بود که اپوزیسیون چپ سال ها طلب می کرد و باعث شد مخالفان مشخصی (پرنوبروژنسکی و رادک^۲) با استالین صلح کنند. باین حال این سیاست گذاری در روح خود با آن چه مدنظر جناح چپ بود، ضدیت داشت. آن ها استدلال می کردند صنعت دارای مالکیت کارگری در شهرها باید بر تولید دهقانی مستولی شود. اما صنعت در شهرها دیگر تحت مالکیت کارگران نبود؛ بلکه تحت کنترل بوروکراسی بود که دولت را در دست داشت. برقراری سلطه ی شهر بر کل کشور در آن زمان، نه استیلای طبقه ی کارگر بر دهقانان، بلکه استیلای بوروکراسی بر آخرین بخش جامعه بود که [تا آن مقطع] آن را تحت کنترل نداشت. بوروکراسی برای تحمیل این سلطه، از تمام وحشی گری ای استفاده کرد که طبقات حاکم همواره به کار می بردند. نه فقط کولاک ها، بلکه تمامی دسته های دهقانان

1 Romanoffs

2 Radek

یعنی کل روستاییان عذاب دیدند. چرخش به «چپ» سال ۱۹۲۸ در آخر، انقلاب ۱۹۱۷ را در شهر و کل کشور به تحلیل بُرد.

بدون شک تا سال ۱۹۲۸ طبقه‌ای جدید در شهر و روستا به قدرت رسیده بود. لازم نبود این طبقه برای تسخیر قدرت، با کارگران وارد ستیز نظامی مستقیم شود زیرا قدرت مستقیم کارگران از سال ۱۹۱۸ از بین رفته بود. اما قطعاً لازم بود حزبی که در قدرت باقی مانده بود از کسانی که پیوندهایی -هرچند ضعیف- با سنت سوسیالیستی داشتند، تصفیه شود. زمانی که یک طبقه‌ی کارگر تجدیدقوا شده با آن روبه‌رو می‌شد، چه در برلین، چه در بوداپست یا در خود روسیه (برای مثال، نووچرکاسک در سال ۱۹۶۲)،^۱ تانک‌هایی را به کار می‌گرفت که در سال ۱۹۲۸ به آن‌ها نیاز پیدا نکرده بود.

اپوزیسیون چپ در مورد آن چه با آن در نبرد بود، صراحت نداشت. تروتسکی تا روز مرگش عقیده داشت دستگاه دولتی که در تلاش است تا به او دست بیاید و او را به قتل برساند، یک «دولت کارگری منحط» است. با این حال تنها همین اپوزیسیون چپ هر روزه در برابر تخریب انقلاب در داخل و جلوگیری از وقوع آن در خارج توسط دستگاه استالینیستی، دست به مبارزه زد.^(۱۴) در تمامی یک برهه‌ی تاریخی، همین اپوزیسیون به‌تنهایی در برابر تأثیرات انحرافی استالینسم و سوسیال‌دموکراسی بر جنبش سوسیالیستی مقاومت کرد. اپوزیسیون این مقاومت را به انجام رساند با آن که نظریاتش حول مسأله‌ی روسیه این کار را دشوارتر می‌کرد. به‌همین دلیل است که هر جنبش انقلابی راستین باید خود را بخشی از این سنت تعریف کند.

یادداشت‌ها

- ۱- تروتسکی، **انقلاب روسیه**، ص ۷۲.
- ۲- مارتف به اکسلراد، ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷، نقل قول شده در ایزرائیل گتزلر، **مارتف**، کمبریج، ۱۹۶۷.
- ۳- ایزرائیل گتزلر، **همان**، ص ۱۸۳.
- ۴- **همان**، ص ۱۹۹.

^۱ اشاره به اعتصاب کارگران شهر نووچرکاسک روسیه در سال ۱۹۶۲ که با سرکوب شدید مواجه شد.

- ۵- به تروتسکی، **قبل و قال بر سر کرونشیات** مراجعه کنید.
- ۶- نقل قول شده در ماکس شاختمن، **مبارزه برای خط‌مشی جدید**، نیویورک، ۱۹۴۳، ص ۱۵۰.
- ۷- لنین، **آثار منتخب**، جلد ۳۲، ص ۲۴.
- ۸- به پاسخ لنین به مطالبه‌ی ریازانوف مبنی بر ممنوع کردن رویه‌های گروه‌های مختلف درون حزب به‌منظور مطرح کردن «پلتفرم‌ها» مراجعه کنید: «ما نمی‌توانیم حزب و اعضای کمیته‌ی مرکزی را در صورت عدم توافق بر سر مسائل بنیادی از حق درخواست از حزب محروم کنیم. من نمی‌توانم تصور کنم چگونه ممکن است چنین کاری کنیم!» لنین، **آثار منتخب**، جلد ۳۲، ص ۲۶۱.
- ۹- ضمیمه‌ی ای. ای. کار، **دوره‌ی موقت**، ص ۳۶۹.
- ۱۰- نقل قول شده در شاختمن، **همان**، ص ۱۷۲.
- ۱۱- ای. ای. کار، **همان**، ص ۳۹.
- ۱۲- **همان**.
- ۱۳- با استالین، **لنین و لنینیسم**، ویراست روسی، ۱۹۲۴، ص ۴۰ مقایسه کنید: «آیا می‌توان بدون کوشش‌های مشترک پرولتاریاهای چندین کشور پیشرفته، به پیروزی نهایی سوسیالیسم در یک کشور دست یافت؟ خیر، ممکن نیست.» (ذکر شده در تروتسکی، **بین الملل سوم پس از لنین**، ص ۳۶)
- ۱۴- در این جا با اپوزیسیون‌های اولیه مانند اپوزیسیون کارگری یا مرکزگرایان (سنترالیست‌ها) دموکرات سروکار نداریم. اگرچه این اپوزیسیون‌ها به‌عنوان واکنشی به بوروکراسی‌سازی اولیه و انحطاط انقلاب سر برآوردند، اما همچنین به‌صورت جزئی واکنشی اتویپایی به واقعیت عینی بودند (برای مثال قدرت واقعی دهقانان و ضعف طبقه‌ی کارگر). آنچه در اپوزیسیون کارگری اهمیت داشت و نجات یافت، در نهایت تبدیل به بخشی از اپوزیسیون چپ شد. درحالی که رهبران آن، کولونتای و شلیاپنیکوف به استالین تسلیم شدند.